



دکتر آریانه صدرنبوی از روزهایی می‌گوید که با عشق به بیماران خدمت می‌کند؛

از مونیخ به مشهد به عشق خدمت



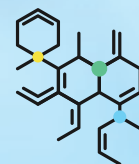
زهرا شریعتی هنوز سه چهار سال بیشتر نداشت که در راهروهای طبقه منفی یک بیمارستان قائم (عج)، صف مجروحان جنگ تحمیلی را شاهد بود که توسط پدر ویزیت می‌شدند و او از جان و دل برایشان مایه می‌گذاشت تا بهترین تشخیص را ارائه دهد. در این بین دخترک خردسالش هم گرچه خیلی بازیگوش بود، اما به خوبی از پدر سرمشق مردم‌داری و طبابت اصیل می‌گرفت؛ این شد که سال‌ها بعد با وجود ملیت آلمانی، پانزده سال تحصیل در آنجا و داشتن کرسی هیئت علمی دانشگاه مونیخ، وقتی متوجه خلأها و نیاز موجود در ایران به رشته تحصیلی‌اش شد، به تاسی از پدر، بازگشت به وطن و خدمت به مردم را ترجیح داد. دکتر آریانه صدرنبوی، فوق تخصص مشاوره ژنتیک، از همان روزهای نخست حضورش در دانشگاه علوم پزشکی مشهد، با خدمتی جهادگونه و بی‌حاشیه، منشأ آثار و برکات فراوان شد؛ از تأسیس رشته ژنتیک پزشکی تا راه‌اندازی اولین مرکز نوروزنتیک دانشگاهی در ایران. او که حالا مدیریت مرکز ژنتیک بیمارستان قائم (عج) را عهده‌دار است، در همان اتاق کار پرخطر پدر که به تأکید خودش حکم خانه‌اول را برایش دارد، پذیرای گفت‌وگویمان می‌شود.

مادر همیشه در کنار پدر

برگشتند، برای همیشه. برادر من سال ۶۰ همین جادر مشهد متولد شد. پدرم دوست داشت به وطن خود خدمت کند و مادر من نیز که عاشق و شیفته او بود، همراهی‌اش کرد. والدین هر دو عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی مشهد شدند، اما مادر من پنج سال بعد، با توجه به مشغله مایه‌ها و آزمایشگاهی که به نام من در چهارراه دکتر آتاسیس کرده بود، استعفا داد. با این حال، هنوز هم در هشتاد سالگی، به عنوان مسئول فنی درمانگاه‌ها مشغول خدمت است. در این مدت، هر اتفاقی که افتاد، مادر به دلیل علاقه‌اش به پدر، ایران را ترک نکرد؛ حتی وقتی سال ۹۸، در آغازین روزهای شیوع کرونا داغدار پدر شدیم، گفت: «کنار پدرت می‌مانم و می‌خواهم همین‌جا، در کنار او به خاک سپرده شوم.»

دغدغه‌مند مردم

از همان آغاز صحبت، پررنگ‌ترین واژه در کلامش، «مردم» است که ناگفته از سطح بالای مهرورزی و دغدغه‌مندی او نسبت به مردم حکایت دارد؛ مصداق بارزش هم اینکه همین الان خود را از درمانگاه بیمارستان به اینجا رسانده است، اما کمتر از یک ساعت دیگر باید دوباره به درمانگاه برگردد و در عین حال بازه کوتاه استراحتش را به این گفت‌وگو اختصاص داده است.



بازگشت بی بازگشت

این پزشک متعهد سال ۱۳۸۷، در حالی که فرزندش ۱۰ روزه بود، با استفاده از مرخصی زایمان به ایران آمد، غافل از اینکه برای همیشه در موطن پدری ماندگار خواهد شد. «آن روزها که به رسم دوران کودکی، همراه پدر به بیمارستان قائم (عج) می‌رفتم، یکی از همکاران پدر گفت: «اینجا ژنتیسین نداریم، بمانید تا گروه ژنتیک را به صورت مستقل بسازیم.» دیدم واقعا درست می‌گوید و این رشته در مشهد و حتی ایران جای کار بسیاری دارد؛ آن قدر که دلم نیامد برگردم. با توجه به حمایت پدر، تصمیم گرفتم برای همیشه ماندگار شوم و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی مشهد شوم. وزارت بهداشت نیز، با توجه به نبود تخصص مشاوره ژنتیک، مدرک را بارشته «فوق تخصص مشاوره ژنتیک» تطبیق داد.»

انتخاب تخصص پیش از کنکور

از آنجا که تخصص پدر شناخت خوبی از رشته مغزو اعصاب به دخترش داده بود، او نیز قصد داشت در همین حوزه و تخصص ادامه تحصیل دهد. اما چند قدم مانده به کنکور، یک اتفاق ساده نظرش را تغییر داد؛ تدریس خوب و جذاب دبیر زیست‌شناسی در سال چهارم دبیرستان باعث شد که به شدت به زیست‌شناسی و ژنتیک علاقه‌مند شود. بنابراین، با اینکه پزشکی مشهد قبول شد، اما چون در آن زمان رشته ژنتیک در ایران وجود نداشت، پدرش ترجیح داد که از همان ابتدا در آلمان تحصیل کند. به این ترتیب، از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۹ دوره‌های پزشکی عمومی، تخصص و فوق تخصص مشاوره ژنتیک را در مونیخ گذراند. در این میان، در سال ۲۰۰۳ با یکی از همشهریان پدر ازدواج کرد که حاصل این ازدواج، دختری به نام کارین بود.

روزهای پرماجرایی کودکی

با وجود همه بازیگوشی‌ها و جست‌و خیزهای کودکانه که در آن زمان، خصوصاً از دخترها کمتر انتظار می‌رفت، آریانه هم طبق پیش‌بینی پدر، پزشک متخصص شد و هم در ورزش‌هایی چون اسکی، اسب‌سواری، شنا و تیراندازی مهارت یافت. «پدر بزرگم روحانی سرشناس کاشمر و مادر بزرگ، اهل قفقاز بود؛ زنی بسیار قوی، با ایمان و باسواد. تیراندازی و اسب‌سواری را از او و پدرم آموختم و اسکی و شنا را از مادر، که عضو تیم اسکی آلمان بود. دوران کودکی بیشتر با مادر بزرگ و بچه‌های عمو در باغی سپری شد که پدر و عمو مشترکاً خریده و میان آن دو خانه ساخته بودند. از همان زمان تا به امروز، به زندگی جمعی عادت کردیم؛ صبح تا غروب که والدین نبودند، ما بودیم و مادر بزرگی که پایه شیطنت‌هایمان بود و البته خیلی چیزها هم به ما می‌آموخت.»

